

## خواب و گریه شبانه

واقف ز درد خلق چو شد بیشتر گریست  
دل تا سحرچوشم ز سوز جگر گریست  
چون یافت رنج و زحمت خود بی ثمر گریست  
هنگام سر بریدن دل از هنر گریست  
بس گشت کینه در دل او شعله ور گریست  
بهر فریب ما ز ستم زارتر گریست  
چین بر جبین فگنده ز غم تا سحر گریست  
باید به حال قافله بی خبر گریست  
دانا به حال مردم پیکار گر گریست  
از سوز سینه مردم صاحب نظر گریست  
چون دید طفل کشور دل در بدر گریست  
باید به مرگ بلبل بشکسته پر گریست

دیشب دلم ز غصه و غم تا سحر گریست  
آن یار کج خرام زد آتش به کاخ دل  
عمری کشید رنج و ستم دل بیاس عشق  
جلاد تیغ بر کف و آمد بقصد قتل  
اشک و فغان او نبود رمز دوستی  
دژخیم کرده چهره نهان در قبای دوست  
با ابر نو بهار بگفتم چو راز دل  
همکار دزد گشته نگهبان کاروان  
چون شد فروش خون هزاران شهید عشق  
در احتضار شعله جاوید را چو دید  
سر رابه صخره کوفت حبیب همچو آبشار  
گر نشکند انیس و شفق دست تیرزن

حافظ چو دید اختر امید را بخواب  
دیشب رجاک دامن شب تا سحر گریست

حافظ هزاره  
04.09.2005

